



## برای شمایی که عشقِ تان زنده‌گی‌ست

سمیه خداخواه

شما که عشقتان زندگیتان است  
شما که خشمستان مرگ است،  
شما که تابانده‌اید در یأسِ آسمان‌ها  
امید ستارگان را  
شما که به وجود آورده‌اید سالیان را  
قرون را  
و مردانی زاده‌اید که نوشته‌اند بر چوبه‌ی دارها  
یادگارها  
و تاریخ بزرگ آینده را با امید  
در بطن کوچک خود پرورده‌اید  
و شما که پرورده‌اید فتح را  
در زهدان شکست،  
شما که عشقتان زندگیتان است  
شما که خشمستان مرگ‌ست!

احمد شاملو

یک

وقایع این روزهای جامعه بسان تئاتری سورئال است که رویدادها و رخدادهای گوناگون و گاه ناساز و نابهنجار را در پرده‌های مختلف به نمایش می‌گذارد و تماشاگران آن نیز با بهت و حیرت، با اشک و آه و گاه اعتراض، واکنشی از خود نشان می‌دهند و دوباره در سکوت و انفعال، باقی‌نمایش را به نظاره می‌نشینند. در ادامه این پرده‌ها، اخیراً اخبار هولناک و ناراحت‌کننده‌ای از خشونت علیه زنان در جامعه منتشر و به شدت بازتاب یافت. کسانی که به نام نامی «ناموس» داس و تبر بلند کرده و بر گرده دختران و همسران خود

فرومی آورند. ترومای زن کشی به نام شرف و آبرو یا آنچه که در تعبیر رایج از آن به عنوان «قتل ناموسی» یاد می‌شود. این پدیده، البته پدیده‌ایی است جهانی که با عناوین گوناگون در مناطق مختلف جهان رخ داده و می‌دهد و مختص جغرافیا و فرهنگی خاص نیست. در جامعه ما نیز قتل «رومینا اشرفی»<sup>۱</sup> و «ریحانه عامری»<sup>۲</sup> توسط پدران‌شان بود که سبب شد بار دیگر مساله خشونت علیه زنان و راه‌حل‌های برون‌رفت از آن برجسته شود. موضوع خشونت علیه زنان در عناوین گوناگون قرن‌هاست که گریبان گیر تاریخ و فرهنگ ما است؛ مباحثی چون قتل‌های ناموسی، ازدواج‌های اجباری، خون‌بس (این‌که به‌جای معرفی قاتل به دستگاه‌های حکومتی یک دختر از خانواده او به خانواده مقتول می‌دادند تا همه چیز حل شود) و مواردی از این قبیل. اما در سال‌های اخیر این نوع از خشونت‌ها به مدد ابزارها و رسانه‌های عصر اطلاعات مجال بیشتری برای بروز و طرح در سطحی وسیع یافته‌اند. اما در موارد این‌چنینی پرسش‌هایی اذهان جامعه را به خود مشغول می‌سازد؛ این‌که چه می‌شود که خانواده که قرار است فضایی امن برای اعضای آن باشد، مبدل به فضایی برای اعمال خشونت علیه اعضای آن می‌شود؟ چه می‌شود که در آستانه‌ی سده‌ی جدید دختران و زنان جامعه‌ی ما به نام «ناموس» و حفظ آبرو از سوی نزدیک‌ترین افراد خانواده مورد تهدید قرار می‌گیرند و در شدیدترین نوع آن، تصمیم به حذف آن‌ها گرفته می‌شود؟ سازوکارهایی تاثیرگذار بر روی رفتار یک فرد برای انجام چنین کاری چیست که آن را در زیست‌جهان او طبیعی جلوه می‌دهد؟ ساده‌اندیشانه است اگر مساله را فقط به فرد قاتل تقلیل دهیم. مساله ریشه‌های عمیق‌تری دارد. از این رو این گزیده در تلاش است تا بر این موضوع درنگ ریشه‌ای‌تری داشته باشد. اگرچه که موضوعات این‌چنینی محصول عوامل چندگانه‌ای است و البته که در مجال این جستار کوتاه نیست که به تمامی آن‌ها بپردازد.

دو

ساحت‌های معنایی و گفتمانی در تعیین شیوه‌های بهنجار زیست اعضای خود تاثیر گذارند. از این رو است که بازنمایی و طرد بدن در چارچوب اصول زنانگی به‌مثابه‌ی «دیگری» برجسته می‌شود و با الهام از آرای فوکو، قواعد بر سازنده‌ی سوژه‌ی جنسیتی در پیوند با مناسبات حاکم اهمیت می‌یابند. دیگربودگی نه به معنای شخص خاص، بلکه بیشتر به‌عنوان یک جایگاه مد نظر می‌باشد. جایگاهی که وقتی دیگری آن را اشغال می‌کند موقعیت ابژه را پیدا می‌کند. مفهوم دیگربودگی بازنمایی هویت اکثریت و اقلیت گروه‌های اجتماعی، فرهنگی، جنسیتی و امثالهم است که در چگونگی تنظیم روابط نابرابر بین این گروه‌ها برساخته می‌شود تا فاصله «خود» از «دیگری» مشخص شود. از این رو، دیگربودگی فرایند چگونگی شکل‌گیری هویت خود و طرد دیگری درون گفتمان را توضیح می‌دهد. در چنین منظومه‌ی معنایی است که ساختار اجتماعی قدرت،

<sup>۱</sup> رومینا اشرفی، متولد ۱۳۸۵ دختر ۱۳ ساله تالشی بود که روز ۱ خرداد ۱۳۹۹ با ضربه داس پدرش به قتل رسید.

<sup>۲</sup> ریحانه عامری، متولد ۱۳۷۷ دختر ۲۲ ساله کرمانی بود که روز ۲۶ خرداد ۱۳۹۹ پدرش او را با «میله» و به گفته برخی رسانه‌ها با «تبر» به قتل رساند.

متناسب با آن، در همه‌ی سطوح و لایه‌های زندگی شریان دارد و در مرزبندی فضای جنسیتی، با تعریف برخی بدن‌ها به‌عنوان یک هنجار، کسانی که خارج از این هنجار قرار می‌گیرند «دیگری» تعریف می‌شوند. هم‌چنین به بیان فوکو، بدن پدیده‌ای است که به‌صورت اجتماعی ساخته می‌شود و نوع کنترل و نظارتی که بر بدن اعمال می‌شود نظمی است که جامعه در پی آن است، آن‌گونه که به‌عنوان سرمایه‌ای اجتماعی تحت تأثیر گفتمان حاکم که ارزش و فرم آن را تعیین می‌کند بر منزلت و موقعیت اجتماعی آنان اثرگذار است. فوکو استدلال می‌کند که فرد را نباید نوعی هسته مرکزی اولیه قلمداد کرد که قدرت به آن می‌چسبد و حول آن شکل می‌گیرد. در واقع، پیشاپیش یکی از نخستین پیامدهای قدرت این است که بدن‌هایی خاص، حالت‌هایی خاص، گفتمان‌هایی خاص و امیالی خاص هویت افراد را برمی‌سازند و آن‌ها را به‌عنوان فرد شکل می‌دهند. فوکو توجه ما را به این نکته جلب می‌کند که بدن از حیث تاریخی و فرهنگی هویت بسیار خاصی دارد، یعنی بسته به بسترهای اجتماعی و دوره‌های تاریخی مختلف نگرش‌ها، تلقی‌ها و تجربه‌های متفاوتی از بدن می‌توان داشت.

سه

سوژه‌ی جنسیتی نیز، برساخته‌ای گفتمانی است که ایستا نیست و با روابط اجتماعی متغیر بازتولید و بازتعریف می‌شود و درگیر مناسبات قدرت است. از این رو، و در بستر گفتمان سنتی، مهم‌ترین نقش زن همسرانگی و مادربودگی است. ساختارهای سازنده‌ی گفتمان جنسیت، در زمانه‌ای که هنوز جامعه‌ی ایرانی مواجهه‌های جدی با روایت مدرن را تجربه نکرده، نظام دوگانه‌ی زنانه/مردانه را در کانون تولید و بازتولید هویت‌های برساخته خود قرار می‌دهد. در این گفتمان، نقش‌های مربوط به امور عرصه‌ی عمومی چون سیاست، قضاوت، تجارت، نظارت و امثالهم به مردان و نقش‌های مربوط به عرصه‌ی خصوصی چون تربیت و پرورش فرزندان و اداره‌ی امور داخلی خانه یا اندرونی به زنان سپرده می‌شود. در این فضا ما شاهد بدن‌های معذب در گفتمان سنتی هستیم که بسترهای ارزشی و هنجاری حاکم آن‌ها را برمی‌سازند و تثبیت می‌کنند. اما تجربه‌ی زیسته‌ی مدرن، بدن‌های معذب را به بدن‌های مولد و بارور مبدل کرد، حصارهای گفتمان سنتی را شکست و زنان را از حاشیه‌ی اندرونی به میان و مرکز گفتمان مدرن انتقال داد و در شبکه‌ای از چشم‌ها و نورپردازی‌ها محاصره کرد. فضای جنسیتی زنانه دیگر ایزوله نبود. تفکر مدرن در روزمره‌گی خود، اسطوره‌ی زن دست‌نیافتنی را هم‌زمان با رشد فردی و دانش او به چالش و پرسش کشید. دیوارهای اندرونی و معماری تفکیک‌شده در گفتمان سنتی، جایش را به استراتژی «نمایش همه‌چیز» داد که شاخصه‌های بارز آن را امروز در عرصه‌های مختلف زیست می‌توان مشاهده کرد. اما داستان به این جا ختم نشد، بلکه گفتمان مدرن در جامعه‌ی ایران به شکل ناهمگون، شتاب‌زده و بدون بسترسازی مناسب صورت پذیرفته که اختلاف، تناقض و جدال را در دریافت الگوهای متفاوت با بسترهای بومی جامعه رقم زد و منجر به قطبی شدن آن گشت؛ به عبارتی در یک سر طیف، اعضای گفتمان سنتی هستند که خواهان حفظ هنجارها و ارزش‌های بومی و قوم‌اند و در آن سر

طیف، اعضای جدید جامعه هستند که خواهان آزادی از قید و بند گفتمان سنتی و جامعه مردسالارند. این گسست و تناقض گفتمانی بین اعضا اگر با فقدان بستر گفت‌وگو که وحدت بخش کنش‌های گفتمانی است همراه باشد، تقابلی خشونت‌آمیز و رادیکال را رقم می‌زند. چنانچه در ماجرای رومینا و ریحانه مشاهده شد. چهار

در این بستر تحلیلی می‌توان گفت هم رومینا و ریحانه و هم پدران‌شان مقتول و قربانی منظومه‌ای معنایی و گفتمانی هستند که «خود» و «دیگرانی» آن را برای سال‌های مدیدی تولید و بازتولید کرده‌اند. با الهام از روایت فوکویی، بازتولید جنسیت بر مبنای تعیین‌گرایی دیگربودگی و تحت شرایط تاریخی و فرهنگی خاص، با پنهان کردن سازوکار قدرت جامعه‌ی مردسالار از طریق درونی کردن دال‌هایی چون تقدس ناموس، به شکل مویرگی در اشخاص رسوخ می‌کند و به درون اعمال، رفتار و گفتار و حیات روزمره‌شان تزریق می‌شود. بنابراین، تجربه‌ی زیسته‌ای که در زندگی روزمره به دست می‌آید نقش‌ها و موقعیت‌هایی را تثبیت و درونی می‌کند که افراد در حال تکرار و ایفای آن نقش‌ها هستند. از این منظر، ساختار اجتماعی مردسالار، با برنامه‌های یکنواخت، عادی و بدیهی زندگی روزمره، نظم خودش را به افراد از طریق درونی شدن تابوهای سنتی و هنجارهایی مانند تقدس ناموس در افعال، گفتار و کردار تحمیل می‌کند و نظام مرزبندی جنسیتی و تقسیم دوگانه زنانه/مردانه در تمام سطوح و لایه‌های زندگی تثبیت و بازتولید می‌شود. اگر به زبان ساده بگویم امثال رومینا و ریحانه و البته قبل از آن‌ها، پدران‌شان قربانی الگوهای فرهنگی و اجتماعی در حال تکرار و درونی و عادی شده همین جامعه و فرهنگ هستند. متأسفانه باید قبول کرد که افرادی چون پدران آن‌ها در سازه‌های اجتماعی و فرهنگی سترگی زیست می‌کنند که پذیرش بسیاری از دال‌های گفتمان مدرن برای‌شان بس دشوار است. در این میان، چیزی که قتل رومیناها و ریحانه‌ها را رقم می‌زند، جریحه‌دار شدن غیرت مردانگی زیر پُتک گفتمان سنتی است؛ جریحه‌دار شدن زیست‌جهان مردسالار. در این ساحت گفتمانی، کسانی که ناموس‌شان لکه‌دار شده عموماً دو راه پیش رو دارند؛ یا بسان «قیصر»<sup>۳</sup> به سراغ مردانی که مدعیند «ناموس»‌شان را لکه‌دار کرده‌اند، بروند که درگیر تبعات به شدت سنگین قانونی می‌شوند و هزینه‌ی بالای آن را باید بپردازند. راه دیگر این است که «ناموس» لکه‌دار شده را حذف کنند با هزینه‌ای کمتر به جهت خला‌های قانونی موجود در این موارد. این گونه است که پدر یا شوهری تصمیم می‌گیرد ناموسش را حذف کند چون احساس می‌کند توان مراقبت از ناموسش را نداشته و تنها با حذف او می‌تواند لکه‌ی ننگ را پاک کند و این چنین است که چنین فجایی رخ می‌دهد.

پنج

فارغ از این‌که تا چه حد با این منظر تحلیلی همدلی داشته باشید و فارغ از نوع نگاه ما به شکل و مضمون آن، باید آن‌ها را هم‌چون مساله‌هایی تلقی کرد که اهمیتی تحلیلی در ساحت جامعه می‌یابند. افرادی چون

<sup>۳</sup> قیصر فیلمی به کارگردانی و نویسندگی مسعود کیمیایی، ساخته سال ۱۳۴۸ است.

پدر رومینا و ریحانه محصول و قربانی همین نظام معنایی و جامعه‌ای هستند که در آن زیسته‌اند. آن‌ها در این فرهنگ جز این راه، راه دیگری نیاموخته‌اند. در روایتی لاکانی، بودن و هستی زن برای آنان، تنها از آن «دیگری» بزرگ است، همان دیگری که در فرهنگ مردسالار نامش شوهر یا پدر است. هرگونه نافرمانی، مجازاتی سترگ و جان‌فرسا را در پی دارد. البته تفاوت‌های طبقاتی، اتنیکی، مذهبی و جغرافیایی بر شدت و میزان خشونت اعمال‌شده تاثیرگذار است. این‌ها همان نمادها و نشانه‌گان جامعه‌ی سوررئالی است که بدان اشاره شد و در عرصه‌ی واقع، تناقض‌های امروز جامعه و خلأهای محسوس قانونی، مدنی و نهادی را به نمایش می‌گذارد. جامعه بسان پیکره‌ای که درونش عفونتی پنهان نهفته است و گه‌گاه دُم‌لی از جایی سرباز می‌کند و بعد از مدتی به‌صورت سرپایی دُم‌ل خالی شده و ترمیم می‌شود تا بروز دُم‌لی دیگر. غافل از این‌که عفونت پنهان درون است که گاهی دُم‌ل وار خود را نشان می‌دهد. در نهایت این‌که نباید فراموش کرد خشونت امری همگانی و جهان‌شمول است و محدود به گروه یا طبقه‌ی خاصی نیست. خشونت دارای تاریخ سترگی است و صرف تحولات عصر جدید و کوتاه‌مدت خللی در تداوم آن ایجاد نکرده است.